



مردمانِ جهان، یک سعی دیگر!

نوشته‌ی رائل ونه‌گم

ترجمه‌ی بهروز صفدری

www.behrouzsafdari.com

جهان از پایه تغییر می‌کند

تکانه‌ی کوروناویروس فقط اجرای حکمی است که اقتصادی توتالیتار و بنیان‌یافته بر بهره‌کشی از انسان و از طبیعت، علیه خودش اعلام کرده بود. جهانِ کهنه از کارافتاده است و فرومی‌ریزد. جهانِ نو، مستأصل و مبهوت از تلّ خرابی‌ها، جرأتِ روبیدن‌شان را ندارد؛ ترس‌اش بر عزم‌اش می‌چربد و هنوز قادر نیست شجاعتِ کودکی را بازیابد که شیوه‌ی راه‌رفتن می‌آموزد. انگار مردم چنان از دیرباز فغان از مصیبت سر داده‌اند که دیگر زبان‌شان بند آمده است.

باین‌همه، زنان و مردانی که از چنگِ شاخک‌های مرگبارِ کالا جان سالم به برده‌اند در میان ویرانه‌ها با قامتی راست ایستاده‌اند. آن‌ها دارند چشم به

واقعیتِ زندگانی بی می‌گشایند که دیگر همان واقعیتِ پیشین نخواهد بود. میل و خواست‌شان ره‌اشدن از چنگِ کابوسی است که آنان را زیر ضرباتِ غیرطبیعی ساختنِ زمین و ساکنان‌اش قرار داده است.

آیا این گواهِ تخریب‌ناپذیری زندگی نیست؟ آیا بر پایه‌ی همین امرِ مسلم و بدیهی نیست که دروغ‌های از بالا و افشاگری‌های از پایین در غلتان‌موجِ واحدی درهم می‌شکنند؟

نبرد برای دفاع از زندگان و زندگی هیچ نیازی به توجیه خود ندارد. مطالبه‌ی خودفرمانیِ زندگی قادر است امپراتوریِ کالا را، که نهادهایش در گستره‌ای جهانی به‌لرزه افتاده است، نابود کند.

تا به امروز ما فقط برای زنده ماندن و بقا مبارزه کرده‌ایم، و در جنگلی اجتماعی حصر بوده‌ایم که قانونِ قوی بر ضعیف و مکار بر بی‌ریا بر آن حکم فرما بوده است. آیا می‌خواهیم با ترک کردن زندانی که زیر فشار و اجبار اپیدمی کوروناویروس در آن محبوس شده‌ایم بار دیگر به رقصِ مردگانی میان طعمه و طعمه‌جو، یا صیاد و شکار، بی‌بوندیم؟ آیا بر همگان آشکار نشده است که خیزشِ زندگیِ روزمره، که جنبشِ جلیقه‌زرها در فرانسه طلایه‌دار آن بود، چیزی نیست جز فراگذری از این زنده‌مانی که جامعه‌ای مبتنی بر طعمه‌جویی مدام به‌گونه‌ای روزمره و نظامی‌گرانه آن را بر ما تحمیل کرده است؟

آن‌چه دیگر نمی‌خواهیم خمیرمایه‌ی آن‌چه می‌خواهیم است

زندگی پدیده‌ای است طبیعی در جوششِ تجربیِ دائمی. زندگی نه خوب است و نه بد. مائده‌اش هم قارچ لذیذِ مورل به ما اهدا می‌کند و هم قارچ سمّی کلاهکِ مرگ. زندگی همچون نیرویی کور هم در ما و هم در عالم

است. اما نوع انسان را از توانمندی تشخیص و تمایز میان قارچ مورل و قارچ کلاهک مرگ برخوردار ساخته است، و حتا اندکی بیش از این! زندگی ما را به نوعی آگاهی مسلح ساخته، و این توانمندی را به ما داده است که خود را با بازآفریدن جهان بیافرینیم.

آن چه باعث شده تا این توانمندی خارق‌العاده را فراموش کنیم، فشار سنگین تاریخی است که با نخستین دولت — شهرها آغاز می‌شود و با فروریزی جهانی سازی کالایی پایان می‌گیرد — و مداخله‌ی ما در این روندِ پایان‌یابی شتاب بیشتری به آن می‌بخشد.

زندگی سوداگری و معامله نیست، به نشانه‌های احترام، ستایش و کیش پرستش وقعی نمی‌دهد. زندگی معنای دیگری جز آگاهی انسانی ندارد، یعنی همان آگاهی‌یی که به نوع انسان بخشیده است تا این معنا را روشن سازد.

زندگی و معنای انسانی‌اش شعری است ساخته‌ی هرکس و همگان. رخشای این شعر همواره در قیام‌های بزرگ آزادی درخشیده است. ما دیگر نمی‌خواهیم که این شعر مانند گذشته‌ها درخششی زودگذر داشته باشد. می‌خواهیم خیزشی دائمی برپاسازیم که به سیمای آتش شیفته‌دلانه‌ی زندگی، آرام می‌گیرد اما خاموش نمی‌شود.

از سرتاسر جهان راه‌گلبانگی^۱ بداهه‌سازی می‌شود. چنین است که زندگی‌خواهی ما با درهم‌شکستن زنجیرهای قدرت و طعمه‌گیری ساخته‌وپرداخته می‌شود، زنجیرهایی که چون مایه‌ی بدبختی‌مان خود ساخته‌وپرداخته‌ایم.

اینک در دل یک دگردیسی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و هستیانه قرار گرفته‌ایم. این همان لحظه‌ی «Hic rhodus, hic salta» رودس اینجا است،

۱. معادلی برای chant de pistes، آوازه‌ی کهن که بومیان استرالیا همچون نشانه‌های راه‌یابی به هنگام کوچ و جابه‌جایی در راه می‌خواندند.

اینجا بپر» است. این فرمانی برای از نو فتح کردنِ جهانی که از آن رانده شده‌ایم نیست. این دَمشِ زندگی‌یی است که شور و خیزِ سرکوب‌ناشدنیِ مردمان آن را در بطنِ حقوقِ مطلقِ خویش برپا خواهد ساخت.

وحدتِ با طبیعتِ مستلزمِ پایان‌گرفتنِ بهره‌کشیِ انتفاعی از آن است

ما از رابطه‌ی به‌هم‌پیوسته‌ی خشونتِ اعمال‌شده از سوی اقتصادِ علیهِ طبیعتی که تاراج می‌کند، و خشونتی که پدرسالاری از هنگام استقرارش، در سه یا چهار هزار سال پیش از تاریخِ موسوم به میلادی، علیه زنان به کار می‌برد، آگاهیِ کافی نداشته‌ایم.

با سرمایه‌داریِ سبز - دلاری، غارتگریِ خشنِ منابعِ زمینیِ گرایش دارد که جایش را به زدوبندهای بزرگِ تطمیع و اغوا بدهد. در لوای حفاظت از طبیعت، باز هم این طبیعت است که قیمت‌گذاری می‌شود. درست همان‌گونه که در وانمودسازی‌های عشقِ شخص متجاوزِ جنسی رنگ و لعابِ عاشق‌پیشه‌ای دلفریب به خود می‌مالد تا طعمه‌اش را بهتر به دام اندازد. از دیرباز طعمه‌جویی به دستکشِ مخملی متوسل شده است.

اکنون ما در لحظه‌ای به سر می‌بریم که وحدتی نوین با طبیعتِ اهمیتیِ اولاً یافته است. بدیهی است که مسئله این نیست که - و اصلاً مگر چنین چیزی ممکن است؟ - همان نوع همزی‌بودن با محیطِ طبیعی را بازیابیم که ویژه‌ی تحولِ تمدن‌های برچینی بود پیش از آن‌که تمدنی بنیان‌یافته بر تجارت، کشاورزیِ شدید بی‌رویه، جامعه‌ی پدرسالار و قدرتِ سلسله‌مراتبی جایگزین آن‌ها شود.

بنابراین مسئله از این‌پس احیای محیطِ طبیعی‌یی است که در آن زندگیِ ممکن، هوأ قابل‌تنفس، آب آشامیدنی، کشاورزیِ زدوده از سموم،

آزادی‌های تجارت توسط آزادی زندگان معزول، پدرسالاری متلاشی، سلسله‌مراتب‌ها ملغا، شده باشد.

اثراتِ ضدانسانی‌شدن و حملاتِ پیاپیِ منظمِ علیه محیطِ زیست‌نیازی به کوروناویروس نداشتند تا زهرآگینیِ ستم‌رانیِ کالایی را ثابت کنند. در عوض، مدیریتِ فاجعه‌بارِ فاجعه بی‌لیاقتیِ دولت را نشان داد و این که قادر نیست کم‌ترین کارآمدی‌یی داشته باشد مگر همان یگانه کارکردی که از عهده‌اش برمی‌آید: سرکوب، نظامی و ارتشی ساختنِ افراد و جوامع. نبرد علیه ضدطبیعی‌سازی و طبیعت‌زدایی هیچ میانه‌ای با وعده وعیدها و خیرخواهی‌های بلاغتی ندارد، چه حاصلِ رشوه‌دهی‌ها در بازارِ انرژی‌های قابل‌احیا باشند چه نباشند. این نبرد بر طرحی عملی استوار است که به ابداع‌گریِ افراد و جمع‌ها دل‌بسته است. کشاورزیِ پایدار و مبتنی بر بازطبیعی‌سازیِ زمین‌های مسموم‌شده بر اثر بازارِ مواد حشره‌کش، فقط یکی از نمونه‌های گواهی‌دهنده بر آفرینندگیِ مردم است، مردمی که منفعت‌اش جمله در گرو نابودکردنِ عواملی است که در زیان‌رساندن به او دست به دست هم داده‌اند. زمان آن رسیده که دامپروری‌های اسارتگاهی از میدان بیرون رانده شوند، دامپروری‌هایی که در آن‌ها بدرفتاری با حیوانات به ویژه علتِ طاعونِ خوکی، آنفولانزای مرغی، و جنون گاوی بوده است، جنونی که خود حاصلِ جنونِ پول‌بت‌واره‌شده‌ای است که عقلِ اقتصادی بار دیگر می‌کوشد تا آن را به زور به خوردمان دهد و ما را به هضم‌کردن‌اش وادارد.

آیا این حیواناتی که در دامپروری‌های صنعتی در هم می‌لولند و از حصرشدگی بیرون می‌آیند تا روانه‌ی کشتارگاه شوند، سرنوشتی چندان متفاوت از سرنوشت ما دارند؟ آیا در اجتماعی به سر نمی‌بریم که به انگل‌وارگیِ شرکت‌ها سودِ سهام می‌پردازد و مردان، زنان و کودکان را

بر اثر فقدانِ امکاناتِ درمانی به مرگ می‌سپارد؟ چنین است که یک منطقی اقتصادیِ گریزناپذیر با احتسابِ شمارِ افزایش‌یابنده‌ی سالمندان، از مقدار بودجه‌ها می‌کاهد و با توصیه‌ی این «راه‌حلِ نهایی»^۲ و مصون از مجازاتِ سالمندان را به مُردن در خانه‌های بازنشستگیِ محروم از امکانات و بهیاران محکوم می‌سازد. همین چندی پیش یکی از مسئولان بلندپایه‌ی بهداشت در شهر نانسی در فرانسه اعلام کرد که اپیدمی دلیل معتبری برای حذف‌کردن شمار بیشتری از تخت‌ها و کارکنان بیمارستان نیست. کسی هم پیدا نشد که این شخص را با چند لگد محکم به ماتحت‌اش از آن جا بیرون کند. آدم‌کش‌های اقتصادی کمتر از یک بیمارِ روانی که با چاقوی تجلیاتِ مذهبی در خیابان‌ها می‌دود^۳، احساسات را جریحه‌دار می‌کنند.

من نه به عدالتِ خلقی فراخوان می‌دهم و نه اعدام انقلابیِ کثافت‌های مال‌اندوزی را موعظه می‌کنم. فقط این را می‌خواهم که سخاوت‌مندیِ انسانی بازگشتِ عقلِ کالایی را ناممکن سازد.

همه‌ی شیوه‌های حکومتی‌یی که تا کنون شناخته‌ایم بر اثر محمل‌بودن قساوت‌بارشان به اضمحلال و ورشکستگی کشیده شده‌اند. اکنون این مردم‌اند که باید طرحی از جامعه را به عمل درآورند که در آن وحدتِ بنیادینِ عناصرِ انسانی، حیوانی، گیاهی، کانی، به آن‌ها بازگردانده شود.

آن دروغی که چنین طرحی را اتوپیا می‌نامید، ضربه‌ی واقعیت را تاب نیاورد. تاریخ بر تمدنِ کالایی مهرِ فرسودگی و سفاهت کوبید. بناکردنِ یک تمدنِ انسانی نه فقط به امری ممکن تبدیل شده بلکه گشاینده‌ی یگانه‌راهی است که، در تداوم رؤیای شیفته‌وار و نومیدانه‌ی نسل‌های بی‌شمار، اکنون به سوی پایانِ کابوس‌های ما گشوده می‌شود.

۲. شعار و هدف نازیست‌ها.

۳. اشاره به رویدادی اخیر در یکی از شهرهای فرانسه، پناهنده‌ای سودانی تبار در روزهای حصر خانگی الله‌اکبر گویان و با چاقو به جان چند نفر افتاد.

زیرا ناامیدی تغییرِ جبهه داده و به گذشته پیوسته است. شور و شیفستگیِ اکنونی که باید ساخت از آن ماست. از این پس به خود وقت و زمان می‌دهیم تا شعارِ *time is monney* را که زمانِ مرگِ برنامه‌ریزی شده است، ملغا سازیم.

بازطبیعی‌سازی عرصه‌ی آزمون و پرورش‌های نوینی است که ما تاتی‌کنان در میان سردرگمی و ابداع در قلمروهای بسیار گوناگون در آن پیش می‌رویم. آیا تا کنون اعتباری بیش‌ازحد به یک پزشکیِ مکانیستی نبخشیده‌ایم که اغلب تن را چنان معالجه می‌کند که گویی یک مکانیسنِ ماشین را تعمیر می‌کند؟ چه‌گونه می‌توان به متخصصی اعتماد کرد که شما را برای بازگرداندن‌تان به سر کار ترمیم می‌کند؟

آیا دُغم طبیعت‌ستیزی، از فرط تکرارشدنِ بس طولانی‌اش توسط الزامات تولیدگری، به تشدیدِ واکنش‌های عاطفی و ترویجِ وحشت‌زدگی و هیستریِ امنیتی، و در نتیجه اوج‌گیریِ کشمکش با ویروسی دامن‌زده است که چه بسا مصونیتِ اورگانسیم ما می‌توانست آن را رام کند یا دست‌کم از تهاجم‌اش بکاهد چنان‌چه توتالیتاریسم کالایی، که هیچ‌چیز غیرانسانی برایش بیگانه نیست، به این مصونیت آسیب نرسانده بود؟

در باره‌ی پیشرفت‌های فناوری برای ما به‌حد اشباع و زده‌اند. پیشرفت برای رسیدن به چه؟ وسایل هوانوردیِ آسمانی به سوی مریخ و فقدانِ زمینیِ تخت و دستگاه‌های کمک‌تنفسی در بیمارستان‌ها.

به‌یقین، شگرفایی ما در کشف‌هایمان در عرصه‌ی زندگی خواهد بود، زندگی‌یی که تقریباً هیچ‌چیز از آن نمی‌دانیم. کیست که به این گفته شک کند؟ جز اولیگارک‌ها و پادوهایشان، که اسهالِ سوداگران‌شان آن‌ها را از ذاتِ انسانی‌شان تهی ساخته، و ما به‌زودی آن‌ها را در مستراح‌هاشان حصر خانگی خواهیم کرد.

پایان دادن به نظامی‌سازی‌تن‌ها، رسم‌ها و روحیه‌ها

سرکوب آخرین دلیل وجودی دولت است. خود دولت نیز زیر فشار چندملیتی‌هایی سرکوب می‌شود که اوامر [دیکتات‌های]شان را به زمین و زندگی تحمیل می‌کنند. مواخذه‌ی قابل‌پیش‌بینی حکومت‌ها باید به این پرسش پاسخ دهد: اگر زیرساخت‌های درمانی و پزشکی به گونه‌ای کارآمد باقی مانده بودند و دچار تخریبی نمی‌شدند که، می‌دانیم به حکم وظیفه‌ی سودآوری انجام گرفت، آیا حصر خانگی اقدام به‌جا و مناسبی بود؟

فعلاً آنچه به چشم خود می‌بینیم این است که نوبت نظامی‌سازی و درنده‌خویی امنیتی است تا سرکوب جاری در جهان را به دست گیرد. نظم دموکراتیک دستاویزی بهتر از این برای محافظت از خود در برابر خشم مردمان در خواب هم نمی‌دید. زندانی کردن همه در خانه، مگر این همان هدفی نبود که رهبران حکومت در سر داشتند؟ رهبرانی که نگران بودند مبادا گردان‌های یورش، حقوق‌بگیرانی شامل چماق‌داران، چشم از حلقه درآورندگان و آدم‌کش‌ها، کم‌کم از کارشان خسته شوند. تاکتیک محاصره‌کردن‌های خیابانی علیه تظاهرکنندگانی که در آرامش و مسالمت از جمله خواهان اعاده‌ی حیثیت از بیمارستان‌ها بودند، تمرینی بود برای وضعیت کنونی.

دست‌کم این را دیگر پیشاپیش می‌دانیم: حکومت‌ها دست به هر کاری خواهند زد تا ما را از حصر خانگی به سوی لانه بکشانند. اما کی خواهد پذیرفت که با اطاعت و سربه‌زیری از ریاضت بازداشتگاهی به رفاه‌بندگی وصله‌پینه‌شده منتقل شود؟

احتمال دارد که خشم و عتاب محبوسان فرصت را غنیمت بشمارد و نظام جبارانه و مهملان‌های را افشا و محکوم سازد که رفتارشان با

کوروناویروس به شیوهی همان تروریسم چندرنگه‌ای است که با آن نانِ بازارِ ترس در روغن است.

ماجرا به همین جا ختم نمی‌شود. به دانش‌آموزانی فکر کنید که، در کشور حقوق بشر، مجبور شدند در مقابل گزرمه‌های دولت زانو بزنند. به خودِ آموزش و پرورش فکر کنید که در آن اقتدارگرایی استادمآبانه قرن‌هاست کنجکاویِ خودانگیخته‌ی کودک را سد می‌کند و مانع از آن می‌شود که سخاوت‌مندیِ علم و داناییِ آزادانه اشاعه یابد. به این موضوع فکر کنید که اصرار سماجت‌ورزانه در رقابت‌گری، مسابقه و سبقت‌جویی در «برو کنار تا من بشینم»، ما را در فضایی پادگانی حصر کرده است. بندگیِ اختیاری نوعی رفتار سربازمآبانه است که با قدم‌رو گام برمی‌دارد. یک گام به چپ، یک گام به راست؟ و این چه اهمیتی دارد وقتی هر دو گام در دلِ نظمِ امور برداشته می‌شود؟ کسی که می‌پذیرد که بر سرش، یا به زیرش، پارس کنند، از هم‌اکنون آینده‌ای برده‌وار در انتظار اوست.

بیرون رفتن از جهانِ مریض و مسدودِ تمدنِ کالایی

زندگی جهانی است که گشوده می‌شود و گشایشی رو به جهان است. درست است که زندگی اغلب دچار پدیده‌ی وارونه‌شدگی بوده است، عشق به نفرت تبدیل شده و شیفتگی زیستن به غریزه‌ی مرگ دگردیسی یافته است. طیِ قرن‌ها، زندگی به بردگی فروکاسته‌شده، و جبرِ خام و زمختِ کارکردن و زنده‌ماندن به سان یک حیوان، آن را مستعمره‌ی خود کرده است.

اما هیچ نمونه‌ای سراغ نداریم از این که ورشکستگیِ خدمات بهداشتی،

میلیون‌ها زوج، خانواده و افراد خلوت‌گزین را مجاب کرده باشد تا حبس شدن در سلول‌های انزوا را به عنوان سرنوشت‌شان، اگر نه با اطاعت دست‌کم با خشمی فروخورده، بپذیرند.

هر کسی با خود تنها و با زندگانی‌بی‌روبه‌رو شده که وسوسه‌اش می‌کند تا در وجود خویش بخش کار بنده‌وار را از بخش امیال دیوانه‌وار تفکیک کند. آیا ملال لذت‌های مصرف‌شدنی می‌تواند با شورانگیزی رؤیاهایی سازگار باشد که دوران کودکی آن‌ها را سنگدلانه تحقق نیافته باقی گذاشته است؟ دیکتاتوری سود مصمم است تا همه‌چیز را از ما بستاند، درست به هنگامی که ناتوانی‌اش در سراسر جهان برملا شده و در معرض یک نابودی ممکن قرارش داده است.

نانسانی بودن پوچ و مهملی که دیرزمانی است بر جان ما زخم می‌زند اینک در حصری که سیاست قاتلان‌هی انتفاعی ایجاد کرده و مافیاهای مالی آن را کلبی منشانه اجرا می‌کنند، چون تاولی چرکین ترکیده است. مرگ آخرین سرافکندگی و تحقیری است که انسان بر خود روا می‌دارد. نه بر اثر ملعنتی بلکه به دلیل غیرطبیعی شدنی که بر او تحمیل شده است. زنجیرهایی که در ترس و احساس گناه برای خود ساخته‌ایم، هرگز نمی‌توانیم نه با ترس و نه با احساس گناه آن‌ها را پاره کنیم. این کار را فقط با زندگی ازنو کشف‌شده، ازنوبرپاشده و احیاگشته میسر است. این راه، در همین ایام پر جور و ستم نیز، توان شکست‌ناپذیر همیاری و همبستگی به ما نشان داده است.

تعلیم و تربیتی که هزاران سال در گوش مان خوانده‌اند به ما آموخته است که عواطف مان را سرکوب کنیم و شور و خیز زندگی را در وجودمان بشکنیم. از ما خواسته‌اند که به هر قیمتی حیوان درون مان خود را فرشته بنمایند. مدارس ما مأمین ریاکاران، واپس‌رانندگان روانی و شکنجه‌گران

دلیل تراش است. آخرین شیفتگان دانش و دانایی با جرأتی برخاسته از ناامیدی در آن جا دست و پا می‌زنند. آیا با بیرون آمدن از این سلول‌های زندان‌واره‌مان، سرانجام یادخواهیم گرفت که چگونه علم را از غل و زنجیر فایده‌مندی انتفاعی‌اش آزاد سازیم؟ آیا نیروی خود را برای تلطیف و پالایش عواطف‌مان، و نه سرکوب کردن‌شان، به کار خواهیم برد؟ اعاده‌ی حیثیت از بخش حیوانی درون‌مان و نه رام کردن‌اش به شیوه‌ای که برادرانِ موسوم به کهتر خود را رام می‌سازیم؟

قصد من در اینجا برانگیختن همان نیک‌خواهی اخلاقی و روان‌شناختی همیشگی نیست، من بر بازار ترسی انگشت می‌گذارم که در آن امور امنیتی صدای چکمه‌هایش را به گوش می‌رساند. من توجه را به سوی این آلت‌دست‌سازی عواطف جلب می‌کنم که جماعت‌های انبوهی را منگ و کودن می‌سازد، من علیه احساس تقصیر برانگیزی‌هایی هشدار می‌دهم که در جست‌وجوی بزهای عزازیل همه‌جا می‌گردند.

آی بگیرید سالمندان را، بیکاران را، اشخاص بدون مدارک را، کارتن‌خواب‌ها را، خارجی‌ها را، جلیقه‌زردها را، همه‌ی بیرون‌مانده‌ها را! این است نعره‌ی سهام‌دارانِ نیستی و فنا که از کورونوویروس دکانی برای ترویج طاعونِ عاطفی‌شان برپا کرده‌اند. مزدورانِ مرگ کاری جز اطاعت از اوامرِ منطقِ حاکم ندارند.

آن‌چه باید ریشه‌کن شود سیستمِ ضدانسانی‌سازی‌بی است که ایجاد و اجرای سبعمانه‌اش توسط کسانی انجام می‌گیرد که به خاطر ذائقه‌ی قدرت‌پسند و پول‌پسندشان از چنین سیستمی دفاع می‌کنند. دیرزمانی است که سرمایه‌داری محاکمه شده و محکوم شناخته شده است. زیر آوار خروارها مدرک جرم علیه سرمایه‌داری مانده‌ایم. دیگر بس است.

تصویرسازیِ کاپیتالیستی، پایان سرمایه‌داری را با پایانِ کلِ جهان یکی

می دانست. شبخ کوروناویروس، اگر نه نتیجه‌ای از پیش اندیشیده، دست کم نمودار دقیقِ طلسمِ نحس و مهمل آن است. این بحث به پایان رسیده است. بهره‌کشی انسان از انسان، که سرمایه‌داری آواتاری از آن است، تجربه‌ای بدفرجام بوده است. باید کاری کنیم که شوخی شوم‌اش در مقام شاگرد جادوگر در همان گذشته‌ای بلعیده شود که نمی‌بایست هرگز از آن سربرمی‌آورد.

فقط سرشاریِ زندگیِ بازیافته است که می‌تواند با ضربه‌ای واحد هم دستبندهای بربریتِ کالایی و هم پوسته‌ی منشی‌بی^۴ را درهم‌بشکند که بر گوشتِ زنده‌ی هر کس مَهرِ «از لحاظ اقتصادی درست»^۵ می‌کوبد.

دموکراسیِ خودگردانی محور دموکراسی پارلمانی را ملغا می‌سازد

دیگر نباید تحمل کنیم که مسئولانِ جاخوش کرده در تمام رده‌های کمیسیون‌های ملی، اروپایی، آتلانتیک و جهانی، بیایند و نقش مقصر و غیرمقصر برای ما بازی کنند. حبابِ اقتصاد، که این‌ها با بدهی‌های مجازی و پول ساختگی آن را باد کرده بودند، از درون منفجر شده و در برابر چشم ما ترکیده است. اقتصاد فلج شده است.

حتا پیش از آن که کوروناویروس گستره‌ی فاجعه را آشکار کند، «مراجع عالی» ماشین اقتصاد را مختل و متوقف کرده بودند، به گونه‌ای مطمئن‌تر از اعتصاب‌ها و جنبش‌های اجتماعی که، با همه‌ی مفیدبودن‌شان از لحاظ اعتراضی، به هر حال کارایی چندانی نداشتند.

دیگر بس است این مضحکه‌های انتخاباتی و این اُشتلم‌های پوشالی. باشد که این منتخبین، که مراجع مالی عَلم می‌کنند، همچون زباله‌هایی کثیف جارو

۴. مترادف همان جوشن منشی، در واژگان و مفاهیم روان‌کاوی ویلهلم رایش.
۵. به سیاق عبارتِ قالبیِ politiquement correct اینجا: économiquement correct.

شوند و از افق دید ما ناپدید گردند، درست همان‌طور که تکه زندگی‌یی که به آن‌ها چهره‌ای انسانی می‌داد، در وجودشان از میان رفته است.

ما نمی‌خواهیم سیستم سرکوب‌گرانه‌ای را که به مرگ محکوم‌مان کرده است، محاکمه و محکوم کنیم. ما خواهان نابودکردن‌اش هستیم.

چگونه می‌توان بدون بناکردن یک جامعه با انسانی‌تی که در دسترس ماست و با همبستگی فردی و جمعی، بار دیگر به ورطه‌ی این جهانی که در حال فروپاشی در ما و در برابر ماست فرونیفتاد؟ آگاهی از اقتصادی که توسط و برای مردم اداره شود مستلزم از میان برداشتن مکانیسم‌های اقتصاد کالایی است.

دولت، در آخرین شیرین‌کاری‌اش، فقط به گروگان گرفتن شهروندان و زندانی‌کردن‌شان بسنده نکرده است. عدم کمک‌رسانی‌اش به افراد در معرض خطر، هزاران شهروند را کشته است.

دولت و آمران‌اش، خدمات عمومی را داغان کرده‌اند. دیگر هیچ چیز کار نمی‌کند. این را با اطمینان کامل می‌دانیم: تنها چیزی که دولت قادر است به کار بیندازد، سازمان‌دهی جنایت‌کارانه‌ی سود است.

آن‌ها امور و کار و بارشان را با تحقیر مردم پیش برده‌اند، و نتیجه‌اش رقت‌بار است. حال این مردم‌اند که باید امور خودشان را با به انتها رساندن ویرانی‌امور حاکمان پیش ببرند. ماییم که باید دست به هر کاری بزنیم تا راه‌های نوینی در پیش گیریم.

هرچه ارزش مبادله بر ارزش کاربرد بیشتر غلبه یابد، فرمان‌روایی کالا بیشتر چیره می‌شود. هرچه به کاربردی که مایل‌ایم زندگی‌مان و محیط زیست‌مان داشته باشد اولویت بیشتری ببخشیم، کالا برای‌اش را بیشتر از دست می‌دهد. و رایگان‌ی ضربه‌ی کارساز نهایی را به آن خواهد زد.

خودگردانی پایان دولت را رقم خواهد زد، دولتی که پاندمی‌ی اخیر

هم ورشکستگی و هم زیان‌مندی‌اش را به‌روشنی آشکار ساخته است. دست‌اندرکارانِ دموکراسی پارلمانی کفن و دفن‌کنندگانِ جامعه‌ای هستند که به علتِ سودجویی نانسانی شده است.

در عوض، دیدیم که مردم رویارو با کمبود و نقصان حکومت‌ها چه همبستگی کاستی‌ناپذیری از خود نشان دادند و یک خوددفاعی بهداشتی واقعی به راه انداختند. آیا این تجربه‌ای نیست که گسترش‌یابیِ کردارهای خودگردانی‌محور را نوید می‌دهد؟

هیچ چیز مهم‌تر از این نیست که خود را برای برعهده گرفتن بخش‌های عمومی آماده‌کنیم، همان بخش‌هایی که در قدیم دولت عهده‌دارشان بود، پیش از آن‌که دیکتاتوریِ سود آن‌ها را اوراق کند.

دولت و آزمندیِ سبعانه‌ی آمران‌اش همه‌چیز را به توقف کشانده‌اند و فلج کرده‌اند، جز ثروتمندتر شدنِ ثروتمندان. طنز تاریخ این‌جاست که از این‌پس بنیانِ نوعی بازسازیِ عمومیِ جامعه فقیرشدگی است. مگر ممکن است کسی که به مصاف مرگ رفته است از دولت و گزندگان‌اش بترسد؟ ثروت و توانگریِ ما، اراده‌ی ما برای زندگی کردن است.

حالا دیگر، سرپیچی از پرداختنِ عوارض و مالیات چیزی نیست که متعلق به مجموعه ترغیب‌های بنیان‌براندازانه باشد. میلیون‌ها نفری که دچار کمبود امکاناتِ معاش خواهند شد، در حالی که پول در ارقامی میلیاردی همچنان در قعرِ اختلاس‌های مالی و بدهی‌های حاصل از آن‌ها فروبلعیده می‌شود، چگونه قادر خواهند بود چنین عوارض و مالیات‌هایی بپردازند؟ فراموش نکنیم که هم پاندمی‌ها و هم بی‌صلاحیتی در شیوه‌ی رویارویی با آن‌ها و درمان کردن‌شان، از اولویت‌بخشیدن به سودزاده می‌شود. آیا ما هم به سیاقِ گاوهای جنون‌گرفته هیچ عبرتی از این ماجرا نخواهیم گرفت؟ آیا سرانجام خواهیم پذیرفت که بازار و اداره‌کنندگان‌اش آن ویروسی هستند که باید ریشه‌کن شود؟

اکنون دیگر زمانِ برآشفستگی و برخوردارندگی، ندبه و زاری، مشاهدات عینی مبتنی بر پریشان‌حالیِ انتلکتوئلی نیست. من بر اهمیتِ تصمیم‌هایی تأکید می‌ورزم که مجمع‌های محلی و فدره [هیاویده، فدرالی]، در زمینه‌ی خورد و خوراک، مسکن، ترابری، سلامتی و بهداشت، آموزش و پرورش، تعاونی‌های مبتنی بر کاربرد پول غیرانتفاعی، بهسازی محیط زیست انسانی، حیوانی، گیاهی، خواهند گرفت.

باید به پیش رویم، حتا تاتی‌کنان. پلکیدن همراه با تجربه کردن بهتر از واپس رفتن و تکرار اشتباهات گذشته است. خودگردانی در حال جوانه زدن در خیزش زندگی روزمره است. به یاد داشته باشیم آنچه تجربه‌ی کلکتیویته‌های لیبرتری انقلاب اسپانیا را ویران و تباہ کرد، شیادی کمونیستی بود.

من از هیچ‌کس نمی‌خواهم که حرف‌های مرا تأیید کند، یا دنباله‌رو من باشد. من راه خود را می‌روم. هر کسی آزاد است همین‌گونه رفتار کند. میل به زندگی بی انتهاست. میهن واقعی ما هر آن‌جایی است که آزادی زندگی کردن تهدید می‌شود. زمین ما میهنی بدون مرز است.

رائول ونه‌گم

۱۰ آوریل ۲۰۲۰

ترجمه‌ی فارسی: بهروز صفدری

۱۵ آوریل ۲۰۲۰

* عنوان فرانسوی این متن، encore un effort, encore un peuple du monde است. عبارت effort، (یک سعی دیگر) به خاطر اولین کاربردش توسط مارکی دوساد (فرانسویان، یک سعی دیگر اگر می‌خواهید جمهوری خواه باشید) معروف است.